

«بالاخره، سوکمیسیون چون نتوانست موافقت نمایندگان بانک را به نظریات اساسی ایران جلب کند، مذاکرات را قطع کرد و دکتر مصدق با تأیید تصمیم سوکمیسیون، قبول پیشنهادهای بانک را منافی با استقلال کشور تلقی نمود.»^{۱۱}

قضاوت درباره عملکرد و تصمیم گیری مردانی که برای استیفای حقوق مردم و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، در شرایط دشوار قبول مسئولیت کرده، و زندگی و حیثیت خود را فدای حفظ منافع میهن خویش نموده اند، باید منصفانه باشد. در جریان مذاکرات سیاسی و اقتصادی برای تهیه پیش نویس متن یک بیانیه، موافقتنامه و یا قرارداد، یک کلمه، یک نقطه، یک «ویرگول»، سرنوشت ساز است، چه رسد به جملات و فرازها... و بی انصافی است که شکست مذاکرات را به علت سختگیری نمایندگان ایران و بزدلی، و یا «وجیه الملکی» چند نفر و اصرار در گنجاندن چند جمله «پوچ و بی معنی» بدانیم و دکتر مصدق را به علت رد پیشنهاد بانک جهانی سرزنش کنیم و این اقدام او را بزرگترین اشتباه دوران زمامداریش بدانیم!

بی تردید، دکتر مصدق، در دوران زندگی سیاسی خود، مانند همه سیاستمداران مرتکب اشتباهاتی شده و خود نیز منصفانه به اشتباه خود اعتراف کرده است،^{۱۲} ولی رد پیشنهاد بانک جهانی، یکی از تصمیمات شجاعانه او بشمار می رود و به سود و مصلحت ایران بود.

علل رد پیشنهاد بانک جهانی

لزوم تشریح و توجیه علل رد پیشنهاد بانک جهانی ما را بر آن داشت که شرایط پیشنهادی هیئت بانک را در مذاکره با نمایندگان ایران، به اختصار توضیح دهیم:

۱. مدیریت و اداره دستگاه: بانک جهانی، به پیروی از خواست شرکت سابق و دولت انگلیس در نظر داشت سازمان مدیریت نفت ایران را، زیر نظارت خود داشته باشد و تعداد چند صد تن (۵۰۰ تا ۱۰۰۰ تن) خارجی را که بیشتر آنها کارکنان سابق شرکت

۱۱. فؤاد روحانی، همان کتاب، صفحه ۳۱۸.

۱۲. نگاه کنید به: خاطرات و تألمات مصدق، فصل چهارم، صفحه ۲۵۹؛ مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار (اعتراف به خطا در مورد کناره گیری روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱).

بودند استخدام کند. نمایندگان ایران، با این پیشنهاد که منافی اصل ملی شدن و قانون اجرای آن بود، مخالف بودند، زیرا مدیریت سازمان، براساس قانون ملی شدن، باید در دست شرکت ملی نفت باشد، نه یک سازمان خارجی. با این حال، با استخدام حدود ۲۰۰ تن از اتباع انگلیس مشروط بر اینکه سابقه خدمت در ایران نداشته باشند، موافق بودند، ولی بانک روی نظر خود ایستادگی می‌کرد.

۲. ترتیب فروش نفت: بانک پیشنهاد کرد سازمان مدیریت، با همکاری شرکت ملی نفت ایران، تولید نفت را به میزان قبل از ملی شدن، مستقیماً به بانک جهانی تحویل دهد و بانک آن را، به نرخى که قبلاً تعیین شده باشد، به خریدار عمده، که همان شرکت سابق بود، بفروشد. دولت ایران مایل بود یک سوم کل تولید (حدود ده میلیون تن در سال) را خود مستقیماً در بازارهای آزاد به فروش برساند، ولی بانک، با یک‌دهم محصول، آن هم نه به نرخى که بانک با خریدار عمده (شرکت سابق) معامله می‌کرد، (به نرخ خلیج فارس، یعنی بدون تخفیف) که مشتری برای آن پیدا نمی‌شد. توافق داشت، بدیهی است نمایندگان ایران با این شرط که مغایر با اصل ملی شدن و مانع عرضه کردن نفت به وسیله دولت ایران به بازارهای جهان بود، موافقت نداشتند.

۳. قیمت فروش: دولت ایران، اصولاً مخالف معامله با اصل تقسیم منافع (پنجاه - پنجاه) بود و در نظر داشت نفت را با تخفیف مناسبی، حدود ۲۰ درصد، تحویل دهد که در آن صورت عایدی ایران از هر بشکه بالغ بر ۱۱۰ سنت می‌شد. اما بانک بشکه‌ای ۵۸ سنت (۳۳ درصد) تخفیف می‌خواست که در آن صورت درآمد ایران از هر بشکه به ۸۷ سنت تنزل می‌یافت. علاوه بر این قصد داشت از این مبلغ هم ۳۷ سنت بابت سپرده غرامت شرکت سابق نگاه دارد. بدین ترتیب آنچه بابت یک بشکه نفت تحویل ایران می‌شد حدود ۵۰ سنت بود (در آن موقع نفت خلیج فارس بشکه‌ای ۱۷۵ سنت قیمت داشت) در مورد نفت تصفیه شده هم بانک حدود ۴۰ درصد تخفیف می‌خواست، ولی نمایندگان ایران با این شرایط موافق نبودند.

۴. سمت بانک: اختلاف مهم دیگر بین مذاکره کنندگان در مورد سمت بانک جهانی بود؛ دولت ایران اصرار داشت بانک جهانی به عنوان عامل، یا وکیل، یا نماینده ایران عمل کند و در قرارداد مربوط تصریح شود که: بانک از طرف دولت ایران عمل خواهد کرد.

هرچند این استدلال بانک که «کشورهای عضو بانک جهانی، بر طبق اساسنامه

آن، متساوی الحقوق هستند و نمی‌تواند با شناسایی وضع حقوقی یکی از اعضای خود، وضع حقوقی عضو دیگر را انکار کند» موجه بود و دکتر مصدق و برخی مشاوران دولت آن را تصدیق می‌کردند. ولی سرانجام با پیشنهاد یکی از مشاوران^{۱۳} که تصریح عبارت «از طرف دولت ایران» را لازم می‌دانست، موافقت کردند.

دکتر فؤاد روحانی درباره اهمیت این پیشنهاد، که منجر به شکست مذاکرات گردید، منصفانه قضاوت کرده و گفته است:

«... اما، سؤالی که باقی می‌ماند این است: آیا بر فرض که این اشکال رفع شده بود، اشکالات مربوط به سایر شرایط پیشنهاد بانک رفع می‌شد؟ [...] واضح خواهد بود که چنین نیست و بنابراین نمی‌توان — چنانکه بعضی چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند — اشکال مربوط به سمت بانک را تنها علت ردّ پیشنهاد بانک دانست. عیب اساسی پیشنهاد بانک، بدون تردید، این بود که درحقیقت با اظهار بی‌طرفی بانک وفق نمی‌داد، چون خواسته‌های دولت انگلیس را در بر می‌گرفت، بی‌آنکه نظریات ایران را منعکس کند. علت این تمایل بانک به یک سمت، نیز واضح است. به این معنی که انگلستان تأمین نظریات خود را شرط موافقت با مداخله بانک قرار داده بود و بانک عملاً خواسته‌های انگلستان را، دایر بر اینکه کلیه نفت تولیدی ایران را به نرخی که شرکت می‌خواست، به آن شرکت تحویل دهد، پذیرفته بود. [...] واضح‌ترین دلیل ناموجه بودن بی‌طرفی بانک این بود که قصد داشت تمام نفت ایران را به شرکت سابق تحویل دهد، ولی موافقت نمی‌کرد که دولت ایران بتواند خود کمترین مقدار نفت خود را آزادانه به فروش برساند.»^{۱۴}

بهترین پیشنهادی که به ایران ارائه شد

دکتر فؤاد روحانی، دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را که آخرین تلاش برای حل قضیه نفت بود، بهترین پیشنهادی می‌داند که به دولت ایران تسلیم شده است. وی معتقد است بزرگترین مزیت پیشنهاد مزبور، این بود که تسلط ایران را بر اداره صنعت نفت تأمین می‌کرد.^{۱۵}

۱۳. ارسال خلعت‌بری، نماینده مجلس شورای ملی در جلسه ۱۰ آبان ۱۳۳۶ مجلس، با قرائت نامه‌ای از مهندس کاظم حسینی، او را پیشنهاددهنده عبارت مزبور دانست.

۱۴. فؤاد روحانی؛ زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی، صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳.

۱۵. همان کتاب، صفحه ۳۸۰.

اینک می‌پردازیم به تشریح نظریات مصدق و دلایل او، در ردّ پیشنهاد بانک جهانی.

دکتر مصدق در مذاکرات مربوط به نفت، به جنبه استقلال سیاسی ایران بیش از هر چیز توجه داشت. وی در توجیه علل ردّ پیشنهاد بانک جهانی از سوی ایران، می‌گوید:

«... بعد از ملی شدن صنعت نفت، شرکت نفت انگلیس و ایران هرچه در تمام مملکت داشت، به ملت ایران تعلق گرفت و دیگر صاحب مالی نبود که بانک بین‌المللی دستگاه نفت را از طرف دولت به عنوان مالکیت معادن و از طرف شرکت نفت به عنوان مالکیت تأسیسات نفت اداره کند و کارشناسان نفت تبعه انگلیس که در نتیجه خلع ید از ایران رفته بودند برگردند و مشغول کار شوند، چون که شرط اصلی حل قضیه از طرف بانک یکی اداره نمودن معادن نفت از طرف دولت و شرکت نفت هر دو بود؛ و دیگری برگشت کارشناسان انگلیسی به آبادان. آیا امضای چنین قراردادی غیر از این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت لغو شود و بهره‌برداری از معادن کماکان در دست شرکت نفت ایران و انگلیس قرار گیرد؟»

مصدق قبول پیشنهاد بانک جهانی را منافی آرمانهای ملت ایران و مغایر با قانون ملی شدن دانسته و گفته است:

«بانک بین‌المللی که کارش بهره‌برداری از معادن نفت نبود که خود این کار را بکند. او می‌خواست همان وضعیت سابق را در آبادان برقرار کند و تمام فداکاریهای ملت ایران را بی‌اثر نماید و هر دولتی هم که روی کار باشد، هیچ کاری نتواند بکند و بعد از انقضای مدت دو سال هم باز، شرکت همان حرفه‌ای را که می‌زد، بزند. در این صورت آیا ممکن بود که دفعه دیگری صنعت نفت ملی شود و اوضاع و احوال مملکت اجازه دهد که ملت ایران، از شرکت، خلع ید کند؟»^{۱۶}

اینکه گفته می‌شود: دکتر مصدق قبول پیشنهاد بانک جهانی و یا آخرین پیشنهاد انگلیس و آمریکا را موجب از دست دادن پشتیبانی قشرهای مردم ایران از دولت خود می‌دانست و یا حزب توده در تبلیغات خود از چنین توافقهایی علیه او استفاده می‌کرد، نیز، موجه نیست. دکتر مصدق سیاستمدار متمایل و متکی به رأی مردم بود ولی هنگامی که

اقدامی را به نفع و صلاح کشور و مردم تشخیص می‌داد، در بند عقاید نادرست مخالفین نبود و با شجاعت تصمیم می‌گرفت. وی، قدرت اعتراف به اشتباه را نیز داشت، اما اهل سازش نبود.

اگر در نبرد ضد استعماری ملت ایران، ملی کردن صنعت نفت یکی از استراتژیهای نهضت برای نیل به استقلال و دموکراسی بود، قبول «نوعی ملی شدن» برای کسب درآمد بیشتر از نفت ایران، جز سازش و کنار آمدن با استعمارگران انگلیسی و آمریکایی، مفهوم دیگری نداشت. اصل مطلب، کسب حاکمیت ملی و استقلال سیاسی بود، نه تحصیل درآمد بیشتر.

مصدق نه تنها پیشنهاد بانک جهانی را مغایر با منافع و مصالح ملی ایران دانست و آن را نپذیرفت، بلکه با پیشنهاد دولت آمریکا برای فروش نفت خام به شرکتهای آمریکایی و انگلیسی، به علت مغایر بودن با اهداف ایران نیز مخالفت کرد. وی در کتاب خاطرات و تألمات، درباره رد پیشنهاد مزبور چنین می‌گوید:

«راجع به پیشنهاد آقای هندرسن، سفیرکبیر آمریکا، که دویست هزار تن نفت خام در مدت ده سال معامله می‌کرد، چنانچه مطلب همین بود و دنباله‌ای نداشت، یا اینکه معامله نفت به قیمت مصنوعی خلیج فارس از قرار هریک تن ۱۷۵ سنت انجام می‌گرفت و ثلث آن را هم که معادل ۵۸ سنت می‌شود، به عنوان حق العمل کسر می‌کرد، دولت ایران با پیشنهاد موافقت می‌نمود، زیرا هدف ملت ایران پول نبود، آزادی و استقلال بود که به دست آورده بود و در سایه آن می‌توانست همه چیز تحصیل کند. ملتی که آزادی و استقلال نداشت، بر فرض که نفت را هم به قیمت روز می‌فروخت، در حکم آن غلامی بود که خود را به مبلغ گزافی فروخت و پس از گرفتن پول، خریدار به او گفت «العبد وما فی یده کان لمولاه».

ولی این معامله، دنباله‌ای هم داشت که این بود: دولت ایران به صلاحیت دیوان بین‌المللی تن بدهد، همان صلاحیتی را که دولت انگلیس برای دیوان قائل شده بود و دیوان، رأی به عدم صلاحیت خود داد...»^{۱۷}

آیا حصول توافق امکان داشت؟

در پایان این بخش، بی‌مناسبت نیست این سؤال را بررسی کنیم که آیا اصولاً حصول

توافق بین دولت بریتانیا و حکومت مصدق امکان داشت؟ برای پاسخ به این سؤال باید مسئله از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. نخست موضوع منافع اساسی هریک از طرفین و اختلاف نظرهای بین دو طرف را، که حل آن مسئله پیچیده‌ای بود، مطرح می‌کنیم:

اندیشه مصدق ملهم از ناسیونالیسم ایرانی بود؛ در این اندیشه همان‌طور که گفتیم، استقلال سیاسی ایران، از اولویت خاصی برخوردار است. از همین روی بود که مسئله ملی شدن صنعت نفت برای او، بیش از هر چیز، جنبه سیاسی داشت. همه کسانی که با او طرف مذاکره بودند، این موضوع را تأیید کرده‌اند. جورج مک گی معاون وزارت خارجه آمریکا، که با او مذاکرات طولانی داشته است می‌گوید: «هنگامی که درباره قیمت نفت، تخفیف فروش و یا کارشناسان مربوط، با مصدق حرف می‌زدیم می‌گفت «شما ملتفت قضیه نیستید، این یک مسئله سیاسی است...»»^{۱۸}

مصدق در مذاکره با دکتر هنری گریدی سفیرکبیر آمریکا در ایران، به تاریخ ۷ تیر ۱۳۳۰ (۲۸ ژوئن ۱۹۵۱) به او گفت «جناب آقای سفیر، من به شما اطمینان می‌دهم که ما برای استقلال خودمان بیش از نفت ارزش قائل هستیم.»^{۱۹}

اندیشه ناسیونالیستی مصدق، حاصل پنجاه سال مبارزه و تجربه‌های زندگی سیاسی او بود. از دیدگاه مصدق، امپراتوری بریتانیا، که تا دهه چهارم قرن بیستم، هنوز یکی از کشورهای مقتدر جهان به‌شمار می‌رفت، به عنوان دشمن اصلی استقلال ایران خودنمایی می‌کرد. پس از جنگ جهانی دوم، به‌رغم استقلال هندوستان و پاکستان و شمار دیگری از مستعمرات بریتانیا، نیروی دریایی انگلیس بر خاورمیانه و خلیج فارس سُلطه و نظارت داشت. در آن روزگار، نفوذ انگلیس در ایران، تنها به «شرکت نفت انگلیس و ایران» محدود نمی‌شد، سیطره بریتانیا، تا بدان حد بود که انتصاب نخست‌وزیران منوط به موافقت سفیرکبیر بریتانیا در تهران بود.

در چنین اوضاع و احوالی جنبش ناسیونالیستی مردم ایران شکوفا شده بود و شخصیتی چون مصدق، چهره شاخص آن بود. مصدق در مبارزه ضد استعماری که

18. Ambassador George McGhee; Envoy to the Middle World, pp. 391—392.

(این بخش از کتاب به وسیله نگارنده تحت عنوان «سه گزارش» ترجمه و در سال ۱۳۶۹ به وسیله شرکت انتشار منتشر شده است).

19. 29 June 1951, State Department (S.D.) 788006—2951.

رهبری آن را به عهده گرفته بود نسبت به انگلیسیها، عوامل شرکت نفت و سفارت بریتانیا، سوءظن داشت. وی بر این عقیده بود — و اعتقادش به ثبوت رسید — که انگلیسیها و ایادی آنها، که در همه نهادهای کشور حضور داشتند علیه او توطئه می‌کنند. این گمان، همراه با تجارب و شواهد دوران زمامداریش، به ذهنیت و شیوه برخوردش با خارجیان، بخصوص انگلیسیها شکل داده بود؛ در نتیجه، در همه مذاکرات پیرامون موضوع نفت، استقلال سیاسی ایران، در نظر او، در اولویت قرار داشت.

از نظر دولت بریتانیا نیز، ملی شدن امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران و نتایج آن منافع اساسی آن کشور را در معرض تهدید شدید قرار داده بود؛ اصولاً اختلاف نظر بین ایران و انگلیس، مسئله غامضی بود و در دو محور «تجاری - فنی» و «حیثیتی» قرار داشت:

از لحاظ تجاری و فنی، یعنی میزان تولید، هزینه تولید، قیمت فروش، بازاریابی، حمل و نقل و حتی پرداخت غرامت به شرکت سابق، اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی دولت ایران در این زمینه‌ها سختگیری نمی‌کرد و برای دادن امتیازات زیادی آماده بود.^{۲۰}

اختلاف نظر کلی، همانطور که گفتیم، از نظر دولت ایران «سیاسی» بود و از لحاظ دولت انگلیس — با توجه به پایگاه‌ها و مناطق زیر سلطه بریتانیا در خاورمیانه و خلیج فارس — جنبه «حیثیتی» داشت. از سوی دیگر، پیروزی ایران، امتیاز کمپانیهای بزرگ نفت آمریکایی و اروپایی را در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس دچار مخاطره می‌ساخت.

در اثنای مذاکرات ایران و انگلیس، دولت بریتانیا با دولت مصر، یکی دیگر از کشورهای زیر سلطه خود، در مورد کنترل منطقه کانال سوئز، درگیری شدید پیدا کرده بود. کانال سوئز، در طرح استراتژی بریتانیا، مانند نفت ایران، و شاید بیشتر از آن اهمیت داشت. دیدار مصدق از مصر، در بازگشت از سازمان ملل متحد، در پائیز ۱۳۳۰ و ملاقات او با نحاس پاشا، رهبر ملیون مصر و استقبال عظیم مردم قاهره از نخست‌وزیر ایران، تأثیر خاصی بر افکار عمومی مردم خاورمیانه و انگلیس گذاشت.

۲۰. رجوع شود به سه گزارش: مذاکرات مصدق، مک‌گی در نیویورک - واشینگتن، ۸ اکتبر - ۱۸ نوامبر

در چنین اوضاع و شرایطی دولت کارگری بریتانیا، که مجبور به قبول استقلال هندوستان و ترک آن شبه‌قاره شده بود، آیا می‌توانست در بخش دیگری از جهان از منافع اساسی بریتانیا صرف‌نظر کند، و در مذاکرات با مصدق که او نیز استقلال سیاسی ایران را برتر از هر چیز می‌دانست به توافق برسد؟

پس از شکست مأموریت جکسن در خرداد ۱۳۳۰ در مورد قبول ملی شدن صنعت نفت، انگلیسیها درصدد براندازی دولت مصدق برآمدند. جکسن، هنگام ورود به لندن به خبرنگاران گفت «مادام که حکومت فعلی ایران بر سر کار است هیچ امیدی به تجدید مذاکرات نیست.»^{۲۱} از آن پس، دولت انگلیس برای دستیابی دوباره به نفت ایران، طرحهایی تهیه دید تا بدان وسیله دولت مصدق را ساقط کند.

انگلیسیها حتی، در مذاکرات اولیه خود با مصدق از قبول توصیه آمریکاییها راضی نبودند و آن را بی‌ثمر می‌دانستند. جورج میدلتن، کاردار سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود به وزارت خارجه بریتانیا نوشت:

«شاید از اول اشتباه بود، که با نظر آمریکاییها، مبنی بر اینکه مصدق مایل به مذاکره است موافقت کردیم....»^{۲۲}

امانوئل شین‌ول وزیر دفاع حکومت کارگری انگلیس، سرنگون ساختن حکومت مصدق را امری لازم و به سود منافع بریتانیا در خاورمیانه می‌دانست؛ وی در تیر ماه ۱۳۳۰ (ژوئیه ۱۹۵۱) طی گزارشی به نخست‌وزیر نوشت:

«اگر به ایران اجازه داده شود که در این مبارزه پیروز گردد، مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه تشویق خواهند شد از آن پیروی کنند؛ اقدام بعدی ممکن است ملی کردن کانال سوئز باشد.»^{۲۳}

میس لمبتون، وابسته مطبوعاتی سابق سفارت انگلیس در تهران، در اوایل دهه ۱۹۵۰، و استاد مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن که زبان فارسی تدریس می‌کرد، به عنوان یک شخص صاحب‌نظر درباره مسائل ایران با وزارت خارجه بریتانیا

۲۱. روزنامه نیویورک تایمز ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ (۲۰ ژوئن ۱۹۵۱).

۲۲. گزارش میدلتون به ایدن «محرمانه» ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲: (FO/371/98604)

23. Confidential Annex to Chiefs of Staff (51) 86, 23 May 1951. DEFE4/43.

ارتباط داشت. اریک برتود، دستیار معاون وزارت خارجه در گزارشی می گوید:

«میس لمبتون معتقد است که مذاکره با مصدق امکانپذیر نیست [...] پذیرفتن هرگونه توافقی با مصدق بی فایده است، زیرا موضع او به طور کلی بر احساسات ضد انگلیسی قرار دارد [...] لمبتون عقیده داشت که امکان دارد موضع مصدق را با «وسایل پنهانی» تخریب کنیم. یکی از این وسایل این است که به آن دسته از ایرانیانی که می ترسند خائن قلمداد شوند ولی عقایدشان درباره منافع ملی ایران با نظریات انگلیس تطبیق می کند قوت قلب بدهیم...»^{۲۴}

طرح توطئه علیه مصدق، یکماه و نیم پس از روی کار آمدن او تهیه شده بود. مشخصات آن دسته از ایرانیانی که عقایدشان درباره منافع ملی ایران با انگلیسیها و شرکت نفت تطبیق می کرد و در دربار، مجلسین، ارتش، بازار و نیز بین علماء درباری حضور داشتند، در اسناد وزارت خارجه انگلیس آورده شده است.^{۲۵} این گروه، به سرکردگی جاسوسان انگلیسی و آمریکایی، کودتای نظامی ۲۸ مرداد را تدارک دیدند و مصدق مصالحه ناپذیر را ساقط کردند.

۲۴. گزارش اریک برتود، ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲ (FO/371/98701) و گزارش ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱

(FO/371/91548) اسناد دولتی انگلیس.

۲۵. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲.

بخش سوم

نقش ارتش در شکست نهضت ملی ایران

به لحاظ نقش نیروهای مسلح در سرکوب جنبشهای آزادیخواهانه و نیز مداخله گروهی از افسران و درجه‌داران ارتش و نیروهای انتظامی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بی‌مناسبت نیست تاریخچه ایجاد ارتش ایران را، از زمان به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه، تا انقلاب سال ۱۳۵۷ به اجمال مورد بررسی قرار دهیم.

تاریخچه ایجاد ارتش

فکر ایجاد ارتش منظم و سازماندهی آن به سبک جدید، پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ قوت گرفت. رضاخان سردار سپه که دستیابی به قدرت و حفظ آن را، منوط به وجود نیروهای مسلح تحت فرمان خود می‌دانست، در تاریخ ۱۴ جدی ۱۳۰۰ (حدود ده ماه پس از کودتا) فرمان تشکیل سازمان جدید قشون را صادر کرد.^۱

پس از سازماندهی ارتش جدید ایران، نخست خلع سلاح و جابه‌جایی عشایر و ایلات و سرکوب گردنکشانانی که سالیان دراز، بخصوص در اواخر دوره قاجاریه، از دولتها فرمان نمی‌بردند شروع شد.

جنگهایی در آذربایجان و کردستان و لرستان به وقوع پیوست و ارتش، با ایجاد امنیت، اعتبار خاصی بدست آورد و در عین حال، به عنوان عامل اجرای مقاصد سردار سپه، راه را برای پادشاهی او هموار ساخت.

بیشتر نظامیانی که در شیخون سوم اسفند ۱۲۹۹ و حمله به تهران، رضاخان میرپنج را یاری کردند و سپس مجری اوامر او در دوران وزارت جنگ و نخست‌وزیری و پادشاهی او بودند، در شمار نخبگان کشور درآمدند، گروهی از اهرمهای سلطنت

۱. تاریخ ارتش ایران نوین؛ بخش دوم، تحولات ارتش ایران در سال ۱۳۰۰ شمسی، حکم عمومی نمره ۱ قشون، انتشارات ستاد بزرگ ارتشداران، ص ۶۵.

استبدادی وی بودند، و عده‌ای نیز در هموار ساختن رژیم خودکامه پسرش، محمدرضا شاه، نقش اساسی داشتند.

بروز جنگ جهانی دوم و لزوم کمک متفقین به اتحاد جماهیر شوروی موجب گردید که نیروهای مسلح شوروی و بریتانیا، در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۱۵ اوت ۱۹۲۱) مرزهای شمال، مغرب و جنوب ایران را مورد حمله و تجاوز قرار دهند و بی‌آنکه با مقاومت پایدار نیروهای مسلح ایران مواجه شوند، طی سه روز، بخشهای وسیعی از خاک کشور را به اشغال خود درآورند. روز ۲۵ شهریور، رضاشاه مجبور به کناره‌گیری از سلطنت شد. وی با شتاب پایتخت را ترک کرد و از بندرعباس با یک فروند کشتی انگلیسی، نخست به جزیره موریس و سپس به افریقای جنوبی (ژوهانسبورگ) برده شد و در سال ۱۳۲۳ در آن شهر درگذشت.

شکست و فروپاشی سریع نیروهای ارتش ایران، پیامد بی‌ثباتی رژیم استبدادی رضاشاه و پوشالی بودن سازمانی بود که طی بیست سال، بخش عمده درآمدهای مملکت، صرف توسعه و تقویت آن شده بود. این ارتش ساختار مردمی نداشت و مأموریت اصلی آن «حفظ تاج و تخت سلطنت» بود، که هر صبحگاه و شامگاه، طی مراسمی با دعای افسران و سربازان در پادگانها تکرار می‌شد تا شاه‌دوستی و فردپرستی، در روح و اندیشه آنها رسوخ کند. بی‌دلیل نبود که بیشتر واحدهای ارتش شاهنشاهی پیش از برخورد با مهاجمین روسی و انگلیسی در مرزهای کشور، پراکنده و متلاشی شدند؛ حتی برخی از فرماندهان لشکرها، به محض شنیدن خبر حمله دشمن، یگانهای خود را رها کرده و گریختند!

هرچند با رفتن رضاشاه، شالوده و نظام مملکت درهم فرو ریخت، ولی اساس و بنیاد استبداد رضاشاهی، ریشه کن نشد. جز نطقهای پسر و صدای نمایندگان دوره سیزدهم مجلس شورای ملی، مردان سر به راه و متملق دیروز، که ناگهان مدافع آزادی و دموکراسی شدند، و رژیم را که منتخب آن بودند، به باد حمله و انتقاد گرفتند؛ هیچ گونه تغییری صورت نگرفت. حتی برای رسیدگی به علل فروپاشی ارتش، و حیف و میل صدها میلیون تومان جنگ‌افزار و وسایل، یک کمیسیون ساده هم تشکیل نشد. فرماندهانی که واحدهای خود را رها کرده و گریخته بودند، نه تنها بازخواست نشدند، بلکه شماری از آنها، مانند دیگر نخبگان سیاسی دوران رژیم رضاشاهی، در ارتش و یا دیگر سازمانهای کشور مشاغل کلیدی را قبضه کردند.

طی ماههای بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولت ایران، برای حفظ امنیت داخلی کشور، با موافقت مقامات اشغالگر (شوروی و بریتانیا) درصدد نوسازی ارتش و نیروهای انتظامی برآمد. پس از مدتی تلاش، یگانهای پراکنده نیروی زمینی، جمع آوری شدند. در ساختار جدید، ارتش ایران مأموریت دفاع از مرزهای کشور اشغال شده را به عهده نداشت، بلکه وظیفه اساسی نیروهای مسلح حفظ امنیت داخلی بود.

حضور نیروهای مسلح شوروی و بریتانیا — و چندی بعد ایالات متحده آمریکا — و مداخله در امور داخلی ایران، به اقتدار دولت مرکزی آسیب شدید وارد ساخت. سران آزاد شده عشایر و قبایل که از ستمهای دوره رضاشاهی شکایت داشتند، و صدها تن کسانی که املاکشان را رضاشاه گرفته بود، خواستار استرداد اموال خود شدند. در این میان، مالکان بزرگ، نخبگان و محافظه کاران، حفظ موقعیت خود را در پشتیبانی از رژیم سلطنت و پادشاهی محمدرضا شاه بیست و دو ساله، که با موافقت لندن — مسکو، به جانشینی پدرش انتخاب شده بود، می دانستند.

هیئت حاکمه جدید ایران، از لحاظ ترکیب، تفاوت چندانی با گذشته نداشت. دولت و مجلس نماینده طبقه دیوانی و رژیم پیشین بود. هرچند وزیران و نمایندگان تظاهر به هواخواهی از آزادی، دموکراسی و اصلاحات اجتماعی می کردند، ولی از وضع جدید راضی نبودند و از وجود آزادیهای محدود، بخصوص آزادی مطبوعات احساس نگرانی می کردند و در نوسازی ارتش و نیروهای انتظامی، به عنوان پشتوانه اقتدار دولت، تأکید داشتند.

به رغم تغییرات ناشی از رفتن رضاشاه و انتقاد مطبوعات از رژیم گذشته و نابسامانیهای موجود، برنامه نوسازی ارتش و سازماندهی آن، با همان شیوه پیشین، همراه با دسته بندی و بی نظمی صورت گرفت. فرماندهان و رؤسای نهادهای ارتش و نیروهای انتظامی، غالباً از افسران دوره رضاشاهی و یا از قماش آنها بودند، با این تفاوت، که اگر در گذشته به علت ترس از رضاشاه، با احتیاط سوء استفاده می کردند، اکنون با بهره گیری از هرج و مرج ناشی از اشغال کشور و ضعف دولت، آزادی عمل کافی داشتند.

گرایشهای سیاسی نظامیان

در میان آشفته گیهای ناشی از اشغال کشور، افسران جوان ارتش و نیروهای انتظامی، با مطالعه روزنامه هایی که از قید سانسور دوره گذشته، آزاد شده بودند، از رویدادهای

جهان در حال جنگ و اوضاع نابسامان کشورشان آگاه می‌شدند و در تحلیل علل فروپاشی ارتشی که شاخصترین رهاورد ایران دوره رضاشاهی بود، احساس حقارت می‌کردند و درصدد یافتن راهی برای اعاده حیثیت خود بودند. گروهی که شور و شوق بیشتری برای خدمت به کشور داشتند و امید هر نوع اصلاحاتی را در ارتش به وسیله افسران و فرماندهانی که خود عامل فساد و تباهی بودند، ناممکن می‌دانستند، به سوی احزاب و سازمان‌های سیاسی روی آوردند. در میان این سازمانها، حزب توده ایران، که هدف خود را انجام اصلاحات اساسی و قطع نفوذ بیگانگان در کشور و استقرار آزادی و دموکراسی اعلام کرده بود، با برتری امکانات سازماندهی و تبلیغاتی نسبت به دیگر احزاب و سازمانهای سیاسی، در جذب افسران و درجه‌داران جوان به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت. سازمان نظامی حزب توده، در سال ۱۳۲۲ تأسیس شد. اولین هیئت اجرایی آن در بهار ۱۳۲۳ از میان افسران عضو سازمان انتخاب گردید. عبدالصمد کامبخش، رابط سازمان نظامی و کمیته مرکزی حزب توده ایران بود.^۲

پیش از شرح فعالیت‌های سیاسی و مخفی نظامیان، پس از شهریور ۱۳۲۰ شایسته است کمی به عقب برگردیم و عملیات دو گروه از افسران ارتش را در قیام علیه رضاشاه، به اجمال شرح دهیم.

گروه سرهنگ پولادین

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به رهبری سید ضیاءالدین طباطبائی و فرماندهی رضاخان میرپنج که منجر به نخست‌وزیری و سپس پادشاهی او گردید، نظامیان را به فکر کسب قدرت، از طریق کودتا انداخت. در خرداد ۱۳۰۵ سرهنگ محمود پولادین فرمانده فوج (هنگ) پیاده پهلوی، که مأموریت حفاظت از کاخ سلطنتی را نیز به عهده داشت، همراه یاور (سرگرد) احمد همایون، فرمانده هنگ پیاده و سرهنگ روح‌اله خان، آجودان نظامی رضاشاه و سلیمان هایم، به اتهام توطئه براندازی شاه از طریق کودتا دستگیر شدند و پس

۲. اسامی اعضای اولین هیئت اجرایی سازمان نظامی بدین شرح بود: سرهنگ عبدالرضا آذر - سروان خسرو روزه - سروان هوایی محمدباقر آگهی - ستوان ۱ رصدی اعتماد - ستوان ۱ عبدالحسین آگاهی - ستوان ۱ هوشنگ طفرانی - سروان یوسف مرتضوی (نقل از کتاب کمونیسم در ایران - از انتشارات؟).

از محاکمه نظامی کوتاهی، سرهنگ پولادین و هایم به اعدام و دیگر عاملان کودتا، به زندانهای طولانی محکوم گردیدند و احکام صادره درباره آنها به مورد اجرا گذاشته شد.^۳

گروه محسن جهانسوزی

محسن جهانسوزی فارغ التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، در زمینه تاریخ ایران

۳. سلیمان بهبودی که سالها در دربار پهلویها خدمت کرده و از نوکران مورد اعتماد رضاشاه بوده، داستان دستگیری و اعدام سرهنگ پولادین و دو تن دیگر از عاملان کودتا را بدین شرح نقل کرده است: «اعلیحضرت همه ساله در مراجعت از بیلاق طبق معمول طوری مراجعت می کردند که ظهر ۱۵ شهریور ناهار را در شهر میل کنند. این دفعه، به محض ورود به شهر احضار و فرمودند: امروز آجودانهای کشیک کی ها هستند؟ عرض کردم سرهنگ پولادین و سلطان مزینی. بلافاصله جویای یک قبضه اسلحه صد تیر، که از آلمان برای ایشان اختصاصاً آورده بودند، شدند [...] یک ساعت بعد از ظهر بود و ایشان جلوی کاخ مرمر ایستاده بودند. مجدداً سراغ صد تیر را گرفتند و تقدیم کردم. بعد اعلیحضرت همایونی از کاخ مرمر به عمارت دربار که خلوت بود تشریف آوردند روی نیمکت باغ که میز آهنی به عنوان پیشدستی داشت نشستند و فرمودند اسلحه صد تیر را فشنگ زده و آماده روی میز بگذارم. بعداً سؤال فرمودند نظامیان نگهبان از کدام قسمت هستند و گروهبانیهای آنها از قدیمها هستند یا نه؟ عرض کردم از فوج پهلوی نگهبانی می کنند و گروهبانیها از قدیمها هستند. چون تمام قدیمها را می شناختند، گروهبان نگهبان را احضار و فرمودند شش نفر نظامی با تفنگ آماده بیاورید. امرشان فوراً اجرا شد [...] بعد، محل معینی را تعیین فرمودند که دست به تفنگ بایستند. بعد فرمودند سرهنگ پولادین و سلطان مزینی، هردو را بیاور. بنده فوراً هردو را خبر کردم و شرفیاب شدند.

به محض آنکه به حضور آمدند، رو به سرهنگ پولادین کرد، و با تشدد و پرخاش فرمودند: می خواستی بر علیه من کودتا بکنی؟ [...] در این موقع اعلیحضرت همایونی با فریاد، رو به بنده و سلطان مزینی فرمودند: بردارید پا گونهاش را. بنده شروع کردم و سلطان مزینی هم به کمک بنده آمد. هردو سردوشیها و نشان کلاه هرچه داشت برداشتیم. و مجدداً به صدای بلند فرمودند بیریدش. سلطان مزینی سرهنگ را برد [...] بعد فرمودند یاور احمدخان را هم احضار کن و بلافاصله فرمودند وقتی آمد پیش من بیاور، به اطاق خلوت دیگر ببر و فقط شمشیرش را بگیر... [...] بعد فرمودند سرهنگ روح الله خان را هم احضار کن و او را در اطاق دیگری که خلوت باشد ببر و درجانش را بردار و اطلاع بده [...] بعد دستور فرمودند هوا که تاریک شد، از نظمیه بگوئید یک اتومبیل با دو افسر بیایند و طوری که از هم اطلاع نداشته باشند، جدا جدا، آنها را ببرند [...] سوء قصد و کودتا خاتمه یافت و پس از محاکمه عده ای دیگر هم که مداخله داشتند محاکمه و هایم کلیمی و سرهنگ پولادین محکوم به اعدام شده حکم اجرا شد و سایرین هم به حبسهای متفاوت و طولانی محکوم گردیدند (از خاطرات منتشر نشده سلیمان بهبودی؛ صفحات ۲۰۷ تا ۲۰۹).

و جهان و نیز در مسائل سیاسی اطلاعات وسیعی داشت. به زبان فرانسوی مسلط بود، در سال ۱۳۱۷ کتاب پرسر و صدای «نبرد من»^۴ نوشته آدولف هیتلر، صدراعظم آلمان را به فارسی ترجمه کرد. جهانسوزی با افکار ناسیونالیستی شدید، رضاشاه را عامل انگلیسیها می‌دانست و ادامه حکومت او را به زیان کشور می‌پنداشت، وی با چنین نظریه‌ای از آغاز تحصیل در دانشکده حقوق، درصدد برآمد با ایجاد یک سازمان مخفی، از جوانان تحصیل کرده و نظامیان و توسعه آن، زمینه را برای فعالیت سیاسی و مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری ایران فراهم سازد.

جهانسوزی هنگام خدمت وظیفه در دانشکده افسری، چند تن از دانشجویان و افسران را با افکار و نظریات خود آشنا کرد و با جلب توافق آنها، هسته مرکزی سازمان مورد نظر را، که هدف آن بیداری مردم و مبارزه علیه رژیم بود، پایه گذاری کرد. ولی عمر این سازمان بسیار کوتاه بود. در پاییز ۱۳۱۸ خبر فعالیت اعضای گروه و گردهمایی در منازل یکدیگر و سرانجام گزارش یکی از افراد به سرلشکر یزدان‌پناه، فرمانده دانشکده افسری، موضوع به شاه اطلاع داده می‌شود و سرپاس مختاری رئیس شهربانی دستور تعقیب و دستگیری متهمین را صادر می‌کند.

از میان ۸۷ تن بازداشت شدگان متهم به عضویت در گروه جهانسوزی،^۵ ۳۸ تن تسلیم دادگاه نظامی شدند و احکامی شامل اعدام، زندان و منع پیگرد درباره آنها صادر گردید. ۴۹ تن نیز بدون هیچ مدرک و دلیلی، صرفاً از لحاظ انتساب و دوستی و آشنایی با متهمین، چند ماه در زندان بودند و قبل از احاله پرونده به دادگاه از طرف شهربانی آزاد شدند.^۶

4. Mein Kampf

۵. نامه شماره ۲۵۴۵۲ - ۷۷۶۸۳ مورخ ۱۳۱۸/۸/۱۵ ستاد ارتش.

۶. در میان بازداشت شدگان سهام‌الدین غفاری استاد دانشکده حقوق، به گناه اینکه در کلاس درس انتقاداتی راجع به امور اقتصادی کشور و ناموجه بودن مسیر راه آهن سرتاسری نموده است، همچنین سپهر غفاری و معزالدین غفاری پسر سهام‌الدین غفاری دیده می‌شوند. جهانسوزی در دادرسی ارتش گفته است (صفحات ۸ بازپرسی به بعد) «خدا می‌داند که استادش در سر کلاس تنقیدی از دولت و اوضاع نکرده است [...] حالا اگر اداره شهربانی در نتیجه سه شب بی‌خوابی و گرسنگی و بی‌رختخوابی و دستبندهای شدید قیانی که به دستهای من و اشخاص زده‌اند و آنچه خواسته‌اند و نوشته‌اند و امضا گرفته‌اند... در هر صورت چه عرض کنم که چه بر سر بنده آوردند و در این پرونده چه کرده‌اند، بنده از شرح آن عاجزم....»

روز ۲۲ اسفند ۱۳۱۸ جهانسوزی ۲۴ ساله، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و با فریاد «زننده باد ایران» تیرباران شد. دیگر محکومین نیز تا مهرماه ۱۳۲۰ که مجلس شورای ملی، لایحه عفو و آزادی محکومین سیاسی را تصویب کرد، در زندان بودند.

دسته بندی‌های ارفع و رزم آرا

همزمان با تشکیل حزب توده و کوشش برای ایجاد سازمان نظامی حزب، سرلشکر حسن ارفع نیز گروهی نظامی و غیرنظامی را دور خود جمع کرد و حزبی به نام «آریا» تأسیس نمود. شاخه نظامی این سازمان را سرتیپ دیهیمی، سرگرد حسن اخوی و سرهنگ منوچهری (بعداً ارتشبد) اداره می‌کردند. اعضای سرشناس آن سرهنگ امین زاده، سرگرد محمود ارم (بعداً سرلشکر) سرگرد علی اکبر ضرغام (بعداً سرلشکر) سرگرد نعمت‌الله نصیری (بعداً ارتشبد) سرگرد مخبر و سرگرد نویسی (بعداً سرتیپ) و سروان یحیایی بودند.

برنامه حزب آریا، که با تصویب محمدرضا شاه ایجاد شد، ظاهراً مبارزه با حزب توده بود ولی ارفع و یاران او، هدفی جز اشغال پستهای کلیدی ارتش، که مهمترین آن ریاست ستاد ارتش بود، نداشتند. در همین اوان، سرلشکر حاج علی رزم آرا، که او نیز بر سر تصدی ریاست ستاد ارتش، با ارفع رقابت داشت، گروهی از افسران را دور خود جمع کرده بود و علیه ارفع فعالیت می‌کرد. بدین ترتیب، ارفع و رزم آرا، هریک دوباره، رئیس ستاد ارتش شدند. این رقابت منجر به ایجاد دسته بندی بین افسران گردید و در نهایت موجب تضعیف بیشتر ارتش و نیز تقویت سازمان نظامی حزب توده شد. قیام افسران خراسان نخستین تجربه قدرتمایی حزب توده ایران بود.^۷

→

برای اطلاع بیشتر از ماجرای گروه جهانسوزی، مشخصات دستگیرشدگان و گفته‌های آنها در جریان بازجویی رجوع کنید به: دکتر جلال عبده؛ چهل سال در صحنه، از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، صفحات ۹۴۱ تا ۹۵۴ (در این بخش با آقای حسن میرمحمد صادقی، یکی از افسران گروه جهانسوزی نیز مصاحبه به عمل آمده است).

۷. شب ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ نوزده تن افسر و شش تن سرباز به فرماندهی سرگرد توپخانه، علی اکبر اسکندانی از لشکر خراسان قیام کردند و با چند دستگاه اتومبیل و مقادیری اسلحه و مهمات، عازم ترکمن صحرا شدند تا در آنجا با استفاده از حضور ارتش سرخ، پایگاه مقاومت علیه دولت مرکزی ایران ایجاد کنند. شب بعد، در مراوه تپه، پادگان اسواران سوار را اشغال و افراد آن را خلع سلاح کرده و عازم گنبد

←

درباره قیام افسران خراسان و علل شکست فوری آن، که یکی از وقایع مهم تاریخی نظامی ایران در نیم قرن اخیر به شمار می‌رود، تاکنون بررسی و تحلیل کافی به عمل نیامده است. گفتنی است که شرکت کنندگان در این قیام، عموماً از افسران پاکدامن و وطن‌دوست ارتش بودند و انگیزه‌ای جز خدمت به ایران نداشتند. آنان پیوستن به حزب توده را، که در ابتدا ایدئولوژی آن، دفاع از آزادی و استقلال ایران اعلام شده بود، وسیله نیل به آرمانهای خود می‌پنداشتند.

ابوالحسن تفرشیان، یکی از افسران عضو قیام و نویسنده کتاب ارزنده «قیام افسران خراسان» با صداقت و صراحت، انگیزه پیوستن خود را به حزب توده، بدین شرح نقل کرده است:

«... من در آن موقع ۲۱ ساله بودم و طبعاً در این سن و سال، افکار و عقاید پخته‌ای نداشتم. احساس بر عظم می‌چربید. با نوع تربیتی که آن روزها، در دانشکده افسری دیده بودم «احساسات میهن‌پرستی» خیلی گرمی داشتم. من با این احساس، که میهنم در خطر است و با آن شور و شوق که از تهران حرکت کرده بودم، انتظار دیگری در مشهد داشتم [...] به هر حال، من اگر به اسکندانی برخورد نکرده بودم عضو این دسته، یا دسته دیگری می‌شدم. درباره خطرات احتمالی [عضویت] در حزب توده، وقتی من قبولی خود را اعلام کردم، چیزی احساس نمی‌کردم...»^۸

غائله پیشه‌وری و تسلیم پادگانهای نظامی در تبریز و رضائیه و خلع سلاح افسران و درجه‌داران در آذرماه ۱۳۲۴ در دوره ریاست ستاد ارتش سرلشکر ارفع، نشانه ضعف

→ کاووس شدند، ولی روز ۲۷ مرداد، در این شهر با ژاندارمهایی که به دستور ستاد ارتش، انتظارشان را می‌کشیدند، برخورد کردند. ژاندارمها که در سنگرهای اطراف مسیر آنها در داخل شهر پنهان شده بودند، به روی آنها آتش گشودند. در این حادثه، هفت تن افسر و دو تن سرباز (سرگرد اسکندانی — ستوان نجدی — ستوان شهبازی — ستوان نجفی — ستوان مینائی و سربازان وظیفه: موسی رفیعی و بهلول) دردم کشته شدند، چند تن نیز مجروح گشتند. بدین ترتیب، قیام افسران خراسان، پنج روز پس از آغاز شکست خورد.

(برای آگاهی بیشتر، رجوع کنید به: ابوالحسن تفرشیان؛ قیام افسران خراسان، انتشارات اطلس، چاپ دوم، ۱۳۶۷، صفحات ۷۲ تا ۷۴).

روحیه نظامیان و عدم کارآیی ارتش ایران بود. روز ۱۰ تیر ۱۳۲۵ (۱ جولای ۱۹۴۴) سرلشکر حاج علی رزم آرا، برای بار دوم به ریاست ستاد ارتش منصوب شد. رزم آرا، افسری هوشمند، کاردان و مطلع به امور نظامی بود. به زبانهای فرانسوی و روسی آشنایی داشت، از جنبه خصایل نظامی، سازماندهی و پشتکار، در میان امیران ارتش ایران، همتا نداشت. از ویژگیهای او، سختگیری در حفظ اصول و انضباط در ارتش بود. رزم آرا در این راه، اغماض و گذشت را جایز نمی‌دانست. بسیج و اعزام یگانهای رزمی به آذربایجان، در آذرماه ۱۳۲۵ و دستگیری، محاکمه و اعدام افسرانی که به رژیم پیشه‌وری پیوسته بودند، نفوذ و قدرت او را در ارتش تحکیم کرد. رزم آرا به آسانی سرلشکر ارفع و دیگر رقبای احتمالی خود را در ارتش از صحنه خارج ساخت، سپس به مداخله در امور سیاسی مملکت پرداخت، وی در انتخابات مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی دست داشت و با اینکه این اقدام به سود شاه بود، ولی قدرتمند شدن تدریجی رئیس ستاد، موجب نگرانی شاه گردید. سپهبد رزم آرا در انتخابات دوره شانزدهم قانونگذاری نیز مداخله کرد و شماری از کاندیداهای مورد نظر او در شهرستانها به مجلس راه یافتند.

در اواخر سال ۱۳۲۶، سپهبد رزم آرا، مقبولترین چهره نظامی در ارتش ایران بود. وی تنها شخصیتی شناخته می‌شد که پس از شکست شهریور ۱۳۲۰ برای ارتش ایران قدرت و اعتبار فراهم ساخت. رزم آرا نه تنها در ارتش نفوذ و قدرت زیادی کسب کرده بود، بلکه در سایر امور مملکت نیز مداخله می‌کرد. در جریان بحران نفت و تصویب لایحه قرارداد الحاقی، سخن از شایستگی او برای زمامداری بر سر زبانها افتاد. سرانجام در تیرماه ۱۳۲۹، محمدرضا شاه برخلاف میل خود، به توصیه وزارت خارجه آمریکا، وبدون رأی تمایل مجلس شورای ملی، فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرد.^۹

رزم آرا در تهیه و تنظیم برنامه دولت خود، که اهم آن حل مسئله نفت بود، از حمایت واشینگتن سود برد و چون نخست‌وزیری او برخلاف تمایل محمدرضا شاه بود، شاه و اطرافیان را نسبت به مقاصدش نگران ساخت، زیرا سپهبد جوان، باهوش، جاه‌طلب و آشنا به زد و بندهای سیاسی، که ارتش را نیز پشت سر خود داشت، اگر زنده می‌ماند و «توفان نفت» را از سر می‌گذراند، محتملاً محمدرضا شاه را از میان برمی‌داشت، و چه بسا

تاریخ سیاسی ایران در مسیر دیگری قرار می‌گرفت؛ ولی با قتل او، در اسفند ۱۳۲۹، که شاه قطعاً در آن دست داشت، یکی از چهره‌های مهم سیاسی ایران از صحنه خارج گردید، و محمدرضا شاه از وجود یک تهدید بالفعل علیه خود و سلطنتش رهایی یافت.^{۱۰} شاه، با کسب تجاربی در طی دوران کوتاه پادشاهیش، به‌خوبی دریافته بود که دوام قدرت و پادشاهی او در قبضه کردن نیروهای مسلح کشور است. از این‌رو، پس از قتل رزم‌آرا، درصدد برآمد با استفاده از عنوان تشریفاتی فرماندهی کل قوا، فرماندهی نیروهای نظامی را به انحصار خود درآورد و از اعمال نفوذ دیگران، حتی نخست‌وزیران منتخب خود در امور قوای مسلح جلوگیری کند. بدین‌سان دستورها و اوامر شاه، نه تنها دربرگیرنده سیاستها، بلکه مسئولیتهایی می‌شد که در همه ارتشهای جهان، از طریق سلسله مراتب در اختیار فرماندهان قرار گرفته است. محمدرضا شاه، پس از قتل رزم‌آرا — جز چهارده ماه دوره دوم زمامداری دکتر مصدق، که نخست‌وزیر به عنوان مسئول اداره کشور عهده‌دار مقام وزارت دفاع و مسئول امور انتظامی کشور بود — تا انقلاب سال ۱۳۵۷، با عنوان فرمانده کل قوا به ارتش و نیروهای مسلح کشور فرمان می‌داد و در کلیه امور مربوط به ارتش شخصاً تصمیم می‌گرفت.^{۱۱}

شاه، برای قبضه کردن ارتش، بسیاری از فرماندهان دوره رضاشاه و افسران مورد اعتماد خود را در رأس یگانهای نظامی و اداری و رکن دوم گمارد. برای مقابله با کودتای احتمالی از سوی افسران، در تهران، یگانهای رزمی گارد سلطنتی تشکیل داد. فرماندهان یگانهای مزبور، حتی تا رده گردان، با تصویب شخص شاه، تعیین می‌شدند. همچنین انتخاب فرماندهان واحدهای رزمی، و نیز رؤسای ادارات ارتش، شهربانی و ژاندارمری، براساس ضوابط مخصوص و اطمینان به وفاداری کامل آنها نسبت به شاه، انجام می‌گرفت. بدین روال طولی نکشید که دستیابی به مشاغل مهم، بخصوص در

۱۰. برای آگاهی درباره چگونگی قتل رزم‌آرا رجوع کنید به: اسرار قتل رزم‌آرا؛ محمد ترکمان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰.

۱۱. امیرعباس هویدا، که نزدیک ۱۳ سال نخست‌وزیر بود، و پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد، ضمن دفاع از خود گفت در امور ارتش و سیاست دفاعی کشور مداخله نداشته است. وی به عنوان مثال یادآور شد که چهار ماه پس از اعزام نیروهای ارتش ایران برای شرکت در جنگ ظفار از این خبر آگاه گردید (رجوع شود به دفاع کوتاه امیرعباس هویدا در دادگاه انقلاب، بهار ۱۳۵۸، روزنامه‌ها).

رده‌های بالا، برای افسرانی میسر بود که درجه «شاهدوستی» آنها را، رکن دوم و ضد اطلاعات تأیید می‌کردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد، ارزیابی میزان «وفاداری به شاهنشاه» تا به آنجا رسید که همه افسران ملی و آنهایی که نسبت به مصدق و آرمانهای او ابراز علاقه‌مندی کرده بودند، بازنشسته شدند و جوانترها تا رسیدن به سن بازنشستگی، در مشاغل غیرحساس، زیر نظر رکن دوم باقی ماندند.

چنین بود ماهیت «ارتش شاهنشاهی»، ارتشی که افسران و درجه‌داران آن مطیع و «بله قربان گو» بودند. خصلت «نوکرمانی» داشتند و چون به شیوه «اطاعت کورکورانه» تربیت شده بودند، ابتکار، جرئت و جسارت نداشتند و همواره گوش به فرمان شاه بودند. تعجب آور نبود هنگامی که «بزرگ ارتشتاران» ناچار به ترک مملکت گردید، دستگاه عظیم نیروهای مسلح بدون فرمانده و در شرف فروپاشی قرار گرفت تا جایی که ارتشبد عباس قره‌باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران با همان روحیه «نوکرمانی» به ژنرال هایزر، فرستاده رئیس جمهوری آمریکا گفت: «اعلیحضرت به ما دستور داده‌اند به حرف شما گوش کنیم، به شما اعتماد نمائیم و با شما کار کنیم!»^{۱۲}

سازمانهای مخفی در ارتش

با همه تلاش شاه برای قبضه کردن ارتش، در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ دو سازمان مخفی در نیروهای مسلح ایجاد گردید؛ یکی سازمان نظامی حزب توده، که چند ماه پس از تشکیل حزب توده، در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد، و دیگری سازمان افسران ناسیونالیست که همزمان با نخست‌وزیری دکتر مصدق به وجود آمد. ناگفته نماند که دار و دسته افسران وابسته به سرلشکر حسن ارفع و آریانا (حزب آریا) پس از برکناری ارفع از ریاست ستاد ارتش متلاشی شد.

سازمان نظامی حزب توده

بنیانگذاران سازمان نظامی حزب توده، از افسران جوان و خوشنام ارتش، نظیر سروان خسرو روزبه، سرگرد آذر، سرگرد اسکندانی، سرگرد خاتمی، سرهنگ سیامک و سرگرد

12. General Robert E. Huyser: Mission to Iran, Introduction by General Alexander Haig, Harper and Row Publishers, New York, 1986, p. 85.

مبشری بودند. سازمان، از ایدئولوژی حزب توده، که همان هدفهای سوسیالیستی شوروی بود پیروی می‌کرد و فعالیت کادرها مخفی بود. در جریان غائله پیشه‌وری، گروهی از افسران سازمان نظامی، برای سازماندهی ارتش دموکراتها، به آذربایجان اعزام شدند. قیام افسران خراسان را، افسران سازمان رهبری کردند. در جریان مبارزه ضد استعماری ملت ایران، برای ملی کردن نفت، و در دوره حکومت دکتر مصدق، سازمان نظامی، با فرمانبرداری از رهبری حزب توده، علیه منافع ایران و در جهت پیشبرد مقاصد امپریالیستهای انگلیس و آمریکا عمل کرد. در کودتای مرداد ماه ۱۳۳۲، با آنکه صدها تن اعضای سازمان نظامی در یگانهای رزمی و نهادهای اطلاعاتی و انتظامی بودند، واکنشی علیه کودتا، نشان ندادند. سرانجام، در شهریور ۱۳۳۳ با دستگیری سروان ابوالحسن عباسی، یکی از رهبران سازمان و کشف سلولهای مخفی در ارتش و نیروهای انتظامی، حدود ۵۰۰ تن از افسران عضو سازمان دستگیر شدند و با اعمال شکنجه در زندانها و در جریان بازجویی، آنها را در دادگاههای نظامی در بسته به محاکمه کشیدند. از میان آنها ۲۷ تن به اعدام و بقیه به زندانهای طولانی محکوم شدند و حکم اعدام درباره ۲۱ تن از افسران اجرا گردید. بدین ترتیب گروهی از افسران جوان و تحصیل کرده، وطن دوست و شجاع، که شور و عشق خدمت به ایران را در سر داشتند و از مشاهده فساد و تباهی در ارتش و کشورشان، به تنگ آمده بودند، به امید همکاری با یک سازمان سیاسی مدعی مبارزه با فساد و هواخواه استقرار آزادی و دموکراسی، قربانی آرمانهای خود شدند.

افسران ناسیونالیست

دومین سازمان نظامی در ارتش، که مخفیانه فعالیت می‌کرد، گروه افسران ناسیونالیست یا «افسران ملی» بود. افسران این گروه، که خدمت در نیروهای مسلح را، به عنوان یک حرفه آبرومند با انگیزه خدمت به کشور و دفاع از استقلال و آزادی ایران، انتخاب کرده بودند، مانند اکثریت افسران جوان، از دسته بندی، تبعیض و رواج فساد در ارتش، به تنگ آمده بودند. آنها نه روش بی تفاوتی در پیش گرفتند و نه مانند عده ای از همقطاران، مأیوس و سرخورده، همرنگ جماعت شدند. این گروه، که ابتدا جمع کوچکی بودند، به چاره جویی پرداختند و پس از مطالعاتی که برای تعیین راه و روش آینده به عمل آوردند، درصدد تشکیل سازمانی مخفی برای انجام مبارزه در جهت اصلاح ارتش برآمدند.

به حکومت رسیدن مصدق از سوی ملت، ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت سابق و متعاقب آن تهدید نظامی بریتانیا و اعزام ناوگان جنگی به آبهای ایران، در ارتش، بخصوص در میان افسران و درجه داران جوان، واکنش وسیع داشت. جنبش ضد استعماری ملت ایران، دربر گیرنده همه طبقات و قشرهای جامعه بود، و افسران و درجه داران نیروهای مسلح نیز به رغم خصلت استعماری ارتش شاهنشاهی، وابسته به مردم بودند و در مبارزه بزرگی که در راه حفظ استقلال و آزادی سیاسی و اقتصادی کشورشان در پیش بود، نمی توانستند بی تفاوت بمانند.

در یک موقعیت استثنائی و تاریخی، هرکس باید راه و موضع خود را انتخاب کند. در جریان جنبش ضد استعماری ملت ایران، اکثریت قریب به اتفاق امیران و فرماندهان و رؤسای رده های بالای ارتش شاهنشاهی و نیروهای انتظامی، از مسئولیتی که در آن دوران به عهده آنان بود یا درک درست و روشنی نداشتند و یا منافع شخصی خود را به مصالح کشور و میهن ترجیح دادند و با جانبداری از محمدرضا شاه، که دشمن نهضت ملی ایران بود، دانسته یا ندانسته، در برابر ملت ایران موضع گرفتند. از سوی دیگر بیشتر افسران و درجه داران که شاهد پیروزیهای غرورانگیز نهضت بودند، با درک موقعیت استثنائی میهنشان، بی اعتنا به قوانین و مقررات استعماری حاکم در ارتش شاهنشاهی، که نظامیان را از مداخله در امور اجتماعی کشورشان منع می کرد، به صحنه روی آوردند و در کنار مردم از دستاوردهای نهضت پاسداری کردند. گروهی از همین افسران جوان بودند که در اواخر سال ۱۳۳۰ سازمان افسران ناسیونالیست را پایه گذاری کردند.^{۱۳}

هدف سازمان افسران ناسیونالیست که به طور مخفی فعالیت می کرد شامل چهار اصل به شرح زیر بود:

- (۱) ایجاد حکومت دموکراسی، براساس قانون اساسی؛ (۲) انتزاع اداره و فرماندهی نیروهای مسلح کشور (ارتش، ژاندارمری و شهربانی) از شاه و واگذار کردن اداره و مسئولیت نیروهای مزبور به دولت قانونی؛ (۳) مبارزه با فساد در ارتش و سازمانهای انتظامی از طریق تصفیه و پاکسازی عناصر ناصالح، بخصوص در درجات سرتپی به بالا، به وسیله کمیسیونهایی که اعضای آن به انتخاب افسران رسته های مختلف صورت می گرفت و ۴) پشتیبانی از نهضت ملی و دولت دکتر مصدق.

۱۳. برای آگاهی بیشتر درباره سازمان افسران ناسیونالیست و فعالیتهای آن رجوع کنید به کتاب: کهنه سرباز، تألیف سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

عملیات سازمان افسران ناسیونالیست از همان ماههای اول تأسیس آن بسیار موفقیت‌آمیز بود. تعداد قابل توجهی از افسران جوان نیروهای هوایی و زمینی با شور و علاقه به سازمان پیوستند و با ثبت نام و حضور در حوزه‌های مخفی به فعالیت پرداختند. سازمان طی عمر کوتاه خود (حدود ۱۸ ماه)، ضمن عملیات تبلیغاتی و جذب افسران شایسته و صلاحیتدار و علاقه‌مند به همکاری، سه اقدام برجسته انجام داد، و این نکته را به ثبوت رسانید که راز موفقیت در انجام یک کار بزرگ را باید در قدرت روحی و خصائل معنوی و ایمان افراد جستجو کرد، نه تعداد آنها؛ به بیان دیگر، یک گروه کوچک از افراد متعهد با خصوصیات مثبت روانی و اخلاقی و درک مسئولیت، همراه با اتحاد و اعتقاد، می‌تواند کارهای بزرگی را با موفقیت به انجام برسانند.

سه اقدام بزرگ سازمان که جنبه انقلابی داشت عبارت بودند از:

الف) متوجه ساختن نخست‌وزیر (دکتر مصدق) به این موضوع، که اگر نیروهای مسلح در اختیار دولت قرار نگیرد و همچنان به صورت یک عامل تهدید، در دست شاه باقی بماند، در شرایطی که ملت ایران، برای استیفای حقوق سیاسی و اقتصادی خود، درگیر نبرد با بریتانیا می‌باشد، احتمال استفاده از این نیرو، علیه نهضت ملی همواره وجود خواهد داشت.

قبول این مطلب، از سوی دکتر مصدق و ایستادگی وی در تعیین وزیران کابینه‌اش، بالاخص وزیر جنگ، بر طبق قانون اساسی، یک عمل بی‌سابقه بود، زیرا از زمان به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه به بعد، وزرای جنگ و فرماندهان نیروهای ارتش و انتظامی، از سوی شاه، که مقام غیرمسئول بود، انتخاب می‌شدند. بی‌دلیل نبود که روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱ محمدرضا شاه برای حفظ سلطه خود بر ارتش و نیروهای انتظامی، با پیشنهاد دکتر مصدق در تعیین وزیر جنگ مخالفت و مقاومت کرد. مصدق نیز از نخست‌وزیری کناره گرفت، ولی با قیام تاریخی مردم در روز سی‌ام تیر، شاه ناچار به تسلیم شد،^{۱۴} و برای نخستین بار، در دوران سلطنت پهلویها، نخست‌وزیر اعضای کابینه خود را بدون مداخله شاه انتخاب کرد و خود مسئولیت وزارت دفاع را به عهده گرفت.

ب) تصفیه و پاکسازی ارتش، به وسیله هیئتهای منتخب از سوی افسران که مفهوم

۱۴. رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، توطئه برکناری مصدق صفحات ۲۱۷

آن عدم اعتماد کادر افسری به سیستم فرماندهی و تأیید وجود فساد در ارتش بود، یک اقدام انقلابی نیز بشمار می‌رفت. در این انتخابات که با رأی مخفی افسران و با نظارت آنها صورت گرفت، همه نامزدهای سازمان افسران ناسیونالیست برنده شدند و سازمان نظامی حزب توده را شکست دادند. اعضای منتخب رسته‌های مختلف ارتش، طی مدت چهار ماه، پس از بررسی سوابق افسران از جنبه‌های مختلف تعداد ۱۳۶۰ تن را مشمول پاکسازی دانستند و با اجرای مرحله اول طرح مزبور، همه امیران شاغل، باستثنای چند تن، و نیز یک‌دهم افسران مشمول این طرح، که شامل ۱۳۶ تن در درجات سرهنگی به پایین بودند، بازنشسته شدند.^{۱۵}

ج) سازمان افسران ناسیونالیست در پیروزی قیام سیام تیر ۱۳۳۱ نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد، گروهی از افسران سازمان در نیروی زمینی فرماندهان یگان‌هایی بودند که برای سرکوب مردم تهران، به خیابانها اعزام شده بودند، ولی نه تنها دستور تیراندازی به مردم را نادیده گرفتند، بلکه در چند مورد به صف قیام‌کنندگان پیوستند و دلیل پیوستگی خود را با مردم شرح دادند. خلبانان نیروی هوایی، فرمان آماده‌باش برای پرواز بر فراز آسمان تهران و تهدید قیام‌کنندگان ۳۰ تیر را اجرا نکردند و دیگر افسران را به اهمیت وظیفه‌شان در آن روز تاریخی، آگاه ساختند.

محمدرضا شاه که از وجود سازمان افسران ناسیونالیست و فعالیتهای مخفی آنها آگاه بود، و گمان می‌کرد عده کثیری از افسران در آن عضویت دارند، پس از اطلاع از سرپیچی فرماندهان یگانهای پیاده و زرهی در سرکوب قیام‌کنندگان و خودداری خلبانان از پرواز، بر فراز شهر تهران، از بیم توسعه نافرمانی در ارتش و پیوستن افسران و درجه‌داران به صفوف مردم، دستور بازگشت نیروهای مسلح را از داخل تهران به پادگانها صادر کرد.^{۱۶}

از نیمه دوم سال ۱۳۳۱، سازمان با اطمینان و تحرک بیشتر به فعالیتهای خود ادامه داد. دکتر مصدق که به صحت نظریه رهبران سازمان، مبنی بر لزوم حاکمیت دولت بر نیروهای مسلح آگاه شده بود، به تدریج تصدی مقامات مهم و کلیدی را در ارتش و

۱۵. برای اطلاعات بیشتر در مود چگونگی پاکسازی افسران، رجوع کنید به کهنه‌سرباز: بخش چهارم، تصفیه ارتش، صفحه ۲۲۳.

۱۶. همان کتاب، قیام تاریخی ۳۰ تیر، ص ۲۱۸؛ و جنبش ملی شدن صنعت نفت، صفحات ۲۲۳ تا ۲۳۲.

نیروهای انتظامی به افسران سازمان و دیگران افسران مورد اعتماد واگذار کرد. باستثنای تیپ گارد سلطنتی جاویدان، همه یگانهای بزرگ رزمی پادگان تهران، تجدید سازمان شدند. کارنوسازی لشکرها و تیپهای خارج از تهران نیز آغاز گردید. بدین سان برای اولین بار، در دوران پهلویها، رهبری سیاسی و فرماندهی نیروهای مسلح ایران از دست شاه و دربار خارج شد و در اختیار دولت قانونی قرار گرفت.

بررسی اسناد و مدارکی که طی سالهای اخیر، از طبقه بندی آرشیوهای دولتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا خارج شده و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته حاکی است که محمدرضا شاه به سبب از دست دادن نفوذ و اقتدارش در ارتش، نوسید و نگران شده است. وی در مذاکرات روز ۹ خرداد ۱۳۳۲ (۲۰ مه ۱۹۵۳) با هئندرسن سفیر آمریکا در مورد براندازی دولت مصدق و پیشنهاد نخست وزیری سرلشکر فضل اله زاهدی از سوی آمریکا چنین گفته است:

«... گمان نمی کنم زاهدی بتواند از طریق کودتا موفق شود [...] ژنرال امینی^{۱۷} نفوذ خود را در سطوح بالای ارتش توسعه داده [...] رابطه کنونی من با ارتش غیرقابل تحمل شده است. نه گزارشی دریافت می کنم، نه افسران به ملاقاتم می آیند. اگر این وضع ادامه یابد، در ماه جولای به عربستان سعودی خواهم رفت.»^{۱۸}

گفتنی است که موفقیت سازمان افسران ناسیونالیست و همگامی آنها با نهضت ملی و دولت مصدق، بحثهای جنجال برانگیزی را میان افسران سازمان نظامی حزب توده و رهبران آن برانگیخت؛ زیرا، روش حزب توده در مخالفت با دولت مصدق، که درگیر یکی از مبارزات دشوار ضد استعماری بود، در نظر افسران وطن دوست حزب توده، مفهومی جز همکاری با دشمن نداشت، و این موضوع مغایر با ادعاها و شعارهای «ضد استعماری» حزب بود. به همین دلیل، ده ها تن از افسران سازمان نظامی حزب توده، که شاهد پیروزیهای مردم و وطنشان در مبارزه علیه بریتانیا بودند، از همکاری با حزب دست کشیدند. جمعی هواخواه نهضت شدند و چند تن به سازمان افسران ناسیونالیست و گارد

۱۷. منظور سرتیپ محمود امینی، عضو شورای فرماندهی سازمان افسران ناسیونالیست است.

۱۸. آرشیو وزارت خارجه انگلیس: FO/371/10459/73420—June, 6, 1953

نهضت ملی پیوستند.^{۱۹}

متعاقب خنثی شدن توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ که طراح اصلی آن محمدرضا شاه بود، نخست‌وزیر، تغییراتی در کادر فرماندهی ارتش و سازمانهای انتظامی به عمل آورد؛ سرتیپ تقی ریاحی، به ریاست ستاد ارتش، سرتیپ محمود امینی به فرماندهی ژاندارمری کل کشور و سرتیپ محمود افشارطوس، به ریاست کل شهربانی منصوب شدند. این سه تن از اعضای شورای فرماندهی سازمان افسران ناسیونالیست بودند. فرماندهان پنج تیپ پادگان تهران را افسران قسم خورده سازمان افسران ناسیونالیست به عهده گرفتند.^{۲۰}

انتصاب ریاحی به ریاست ستاد ارتش، در سطح شورای فرماندهی^{۲۱} و نیز از سوی برخی از افسران عضو سازمان، که خود را برای احراز مقامات فرماندهی و اداری، نسبت به دیگران اولی می‌دانستند، مورد بحث و گفتگو و اعتراض قرار گرفت. در دورانی که حفظ اتحاد و همبستگی برای مقابله با دشمن، بیش از هر زمان ضرورت داشت، رقابت بین افسران به خصومت و دشمنی انجامید. در این میان، دشمن با استفاده از امکانات خود، از طریق تبلیغ و تطمیع به پراکندگی افسران و تضعیف سازمان پرداخت.

از اوایل فروردین ۱۳۳۲ اختلافات بین اعضای شورای فرماندهی تا بدان حد بالا گرفت که فعالیت شورا عملاً متوقف شد، ربودن و قتل سرتیپ محمود افشارطوس رئیس شهربانی در اردیبهشت ۱۳۳۲ به اعتبار سازمان و روحیه افسران عضو آن، سخت لطمه وارد ساخت. از اواسط تیرماه، سازمان افسران ناسیونالیست در سرایشی فروپاشی افتاد، و در روزهای بحرانی نیمه مرداد و نزدیک شدن کودتا سازمان عملاً متلاشی شده بود و افسران در روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد، نظاره گر سرکوب نهضت ملی ایران بودند.

بررسی علل شکست

بررسی و تحقیق جامع درباره علل شکستهای سیاسی و نظامی ما، وسیله هیئتهای

۱۹. گارد نهضت ملی؛ گروه کوچکی از افسران بود، که از نهضت ملی و حکومت مصدق هواداری می‌کرد و با سازمان افسران ناسیونالیست همکاری پیوسته داشت.

۲۰. برای آشنایی با اسامی فرماندهان و افسران تیپهای مزبور رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت، صفحه ۳۹۲.

۲۱. شورای فرماندهی افسران ناسیونالیست عبارت بودند از: سرتیپ تقی ریاحی — سرتیپ محمود امینی — سرتیپ محمود افشارطوس — سرتیپ مهدی سپه‌پور — سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی.



سرتیپ محمود افشارطوس



شهید حاج علی رزم آرا



سرلشکر حسن ارفع



حسین علا

صلاحیتدار و مورد قبول جامعه و شناسایی مسئولان و داوری منصفانه درباره میزان مسئولیت آنها، هنوز در فرهنگ سیاسی ما، معمول نشده است. شکست، به هر صورت تلخ است، شکست خورده، هیچ گاه مورد ستایش جامعه قرار نمی‌گیرد و تاریخ نیز از او به نیکی یاد نمی‌کند. در یک شکست، همه دست اندرکاران می‌خواهند خود را از آن مبرا کنند و گناه را به گردن دیگران بیندازند. حتی اگر کسی پیدا شود و خود را به نحوی مسئول شکست معرفی کند، تنها ترحم مردم را جلب می‌کند، با این حال، یک ملت دانا و هوشمند، اگر تقوای کنجکاوی و عبرت‌آموزی درباره شکست خود داشته باشد، خصلت شکست‌ناپذیری پیدا خواهد کرد. در صحنه زندگی ملتها، پیوسته مبارزه وجود داشته است، ولی پیروزیها یا شکستها کلام آخر تاریخ نیستند.

ملت ما، طی نیم قرن اخیر تاریخ کشورمان دو شکست بزرگ سیاسی و نظامی را تجربه کرده است؛ یکی شکست نظامی ننگین شهریور ۱۳۲۰ و دیگری شکست شرم‌آور نهضت ملی در سال ۱۳۳۲، با آنکه در هر دو شکست، ارتش و نیروهای انتظامی نقش اصلی را ایفا کرده‌اند، مع‌هذا هیچ‌گونه بررسی و تحقیقی درباره علل شکستها و شناسایی و معرفی مسئولان دیربط، به عمل نیامده است.

بررسی همه‌جانبه درباره علل شکست و فروپاشی ناگهانی ارتش ایران، در شهریور ۱۳۲۰ و نیز علل شکست نهضت ملی ایران در مرداد ۱۳۳۲ از حوصله این بحث خارج است و آنچه به عنوان عامل اصلی این شکست می‌توان مطرح ساخت، خصلت استعماری ارتش و نیروهای انتظامی بود. در شهریور ۱۳۲۰ فرماندهان نیروهای مسلح، بدون کوچکترین مقاومتی، از برابر دشمن گریختند و در مرداد ۱۳۳۲ نیز گروهی از فرماندهان به خدمت دشمن درآمدند و نهضت ملی ایران را سرکوب کردند. هرچند صدها تن از افسران جوان ارتش، در عملیات کودتا شرکت نکردند و نظاره‌گر اوضاع بودند ولی آنان نیز در شکست جنبش ملی ایران و نتایج آن شریک و مسئول هستند.

ارتش شاهنشاهی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با همه قدرتمندی کیفی و کمی آن، طی ۲۵ سال دوران رژیم محمدرضا شاه، همچنان خصلت استعماری داشت، ارتشی بود پوشالی و بدون خصلت مردمی، که تنها به یک تن اتکاء داشت و از او فرمان می‌برد و برفتن او (شاه) نیز یکباره فرو ریخت. بی‌دلیل نبود که سفیر آمریکا آن را «بیر کاغذی!» می‌دانست.^{۲۲}

بخش چهارم

نقش ملتها در مبارزات ضد استعماری

ایران، نخستین کشوری نبود که با برافراشتن پرچم مبارزه ضد استعماری، نفت خود را ملی کرد. دوازده سال قبل از آن، مردم مکزیک، در دوره ریاست جمهوری لازارو-کارانف^۱ نفت خود را ملی کردند و با پرداخت غرامت جزئی (۱۴ میلیون دلار) به کمپانیهای آمریکایی، اداره صنعت نفت خود را در اختیار گرفتند.

پنج سال پس از ملی شدن نفت ایران و سه سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در ژوئیه ۱۹۵۶ (تابستان ۱۳۳۵) ملت مصر به رهبری جمال عبدالناصر، کانال سوئز را ملی کرد. به رغم کوششهای سیاسی و مداخله نظامی دولتهای بریتانیا و فرانسه و اسرائیل در حمله به مصر و اشغال کانال سوئز و صحرای سینا، مردم مصر با اتحاد و همبستگی کم نظیری، در برابر متجاوزین مقاومت کردند. سرانجام، توطئه امپریالیسم بریتانیا و فرانسه و اسرائیل به شکست انجامید و مردم مصر، در نبرد برای ملی کردن کانال پیروز شدند.

طی دهه اول بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۷-۱۹۵۶) سه حادثه مهم در جهان به وقوع پیوست که هریک ضربه ای بر پیکر امپراتوری کهنسال بریتانیای کبیر وارد ساخت. این سه رویداد عبارت بودند از: استقلال هندوستان و پاکستان در سال ۱۹۴۷؛ ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ شمسی) و ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶.

به دنبال این سه رویداد تاریخی، اقتدار امپراتوری بریتانیای کبیر، که آفتاب در مستعمرات پهناور آن غروب نمی کرد، تا بدان حد تنزل کرد، که توان اداره امور مستعمرات خود را در حاشیه جنوب خلیج فارس از دست داد. ده سال پس از ملی شدن کانال سوئز، یعنی در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) انگلیس از ادامه سلطه خود در منطقه نفتخیز و

ثروتمند خاورمیانه چشم پوشید و به حضور سیاسی و نظامی ایالات متحده در آن نقطه کردن نهاد.

در سه موردی که اشاره شد، رهبری مبارزه ملتهای هندوستان، ایران و مصر را مردانی چون؛ مهاتما گاندی، دکتر محمد مصدق و سرهنگ جمال عبدالناصر به عهده داشتند. اوضاع و شرایط خارجی و جهانی هریک از سه کشور، با تفاوتهای اندک برای حرکت و جنبش ضد استعماری مساعد بود، هر سه کشور، زیر سلطه بریتانیا بودند. با این تفاوت که هندوستان مستعمره انگلیس بود؛ مصر ظاهراً از تحت‌الحمایگی لندن خارج شده بود ولی نیروهای بریتانیا، بر طبق قرارداد سال ۱۹۵۴ در منطقه کانال حضور داشتند؛ ایران، نه مستعمره بریتانیا بود و نه تحت‌الحمایه آن، و به حسب ظاهر کشور مستقلی به شمار می‌رفت، اما عوامل و کارگزاران دولت بریتانیا و شرکت نفت انگلیس در همه نهادهای مملکت حضور و نفوذ داشتند. و طی چهار دهه اول قرن بیستم، زمامداران ایران با تأیید و تصویب سفیران بریتانیا تعیین می‌شدند.^۲

رازپروزی مردم هندوستان و مصریان

پروزی مردم هندوستان، در مبارزات طولانی و دشوار استقلال‌طلبانه آنها، در سایه اتحاد، همبستگی، مقاومت و فداکاری تأمین گردید. از نیمه دوم قرن هجدهم (۱۷۴۰ میلادی) که انگلیسیها به عنوان تجارت به هندوستان رفتند، تا سال ۱۹۴۷ که هندیها آنها را وادار به قبول استقلال و آزادی کشور خود کردند، هزاران زن و مرد هندی، در زندانها و یا در جریان مبارزه آرام و یا مسلحانه، جان باختند. هندوستان در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) حدود یک میلیون تن سرباز و در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵) بیش از دو میلیون تن سرباز بسیج کرد و برای دفاع از منافع بریتانیای کبیر به میدانهای جنگ گسیل داشت.

میلیونها تن مردم هند، با وجود اختلافات مذهبی، قومی، قبیله‌ای و حتی نژادی، برای دستیابی به هدف مشترک خود، یعنی استقلال و آزادی، در زیر یک پرچم قرار گرفتند و گوش به فرمان رهبران خود — در رأس آنها مهاتما گاندی که طرفدار مبارزه آرام

و غیر مسلحانه بود — راه دشوار و طولانی «مقاومت» را پیمودند. اعضای کنگره، از ادامه خدمت در ادارات دولتی و مدارس سرپیچی کردند. مردم، شرکت در انتخابات شهرداری را تحریم نمودند. شعار «پرداخت مالیات به دولت ستمگر، حمایت و تشویق ستمگری است» که در همه جا، حتی در محل کنگره نوشته شده بود، نصب العین قرار گرفت.^۳

دهها میلیون تن از مردم شبه قاره هندوستان، با پاسخ نسبت به ندای گاندی، در نافرمانی بدون خشونت و خودداری از پرداخت مالیات، اقتدار دولت امپراتوری بریتانیا را فلج ساختند. بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ و ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ و نیز در سال ۱۹۴۲ شدت مقاومت و عدم همکاری با دولت، به اوج خود رسید و هزاران تن بازداشت شدند. گاندی، نهرو، و شماری از سران مقاومت، به اتهام تحریک مردم به نافرمانی و خشونت، در دادگاهها محاکمه و به زندان محکوم گشتند.

مبارزه و مقاومت مردم هندوستان، که بارها به خشونت و مرگ صدها تن انجامید، تا وصول استقلال کشور ادامه یافت. اتحاد نمایندگان مردم، در کنگره، تا بدان پایه بود که پاندیت نهرو، طی نطقی در مارس ۱۹۴۷ گفت: «در هندوستان فقط دو نیرو وجود دارد؛ نیروهای امپریالیسم بریتانیا و نیروهای ناسیونالیسم در کنگره.»^۴ سرانجام، نیروهای ملی در سایه اتحاد، اتفاق و هوشیاری، بر نیروهای امپریالیسم غلبه کردند و هندوستان پس از دو قرن، استقلال خود را بازیافت.

ملی کردن کانال سوئز

عصر روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز، شریان ارتباطی غرب که مدت ۸۷ سال در اختیار استعمارگران فرانسوی و انگلیسی بود، ملی شد. در آن روز، جمال عبدالناصر در اجتماع عظیم مردم مصر در اسکندریه گفت: «... من امروز به نام مردم مصر، کانال سوئز را تصاحب می‌کنم. از امشب کانال سوئز متعلق به مصر است و به وسیله مصریان اداره می‌شود.»^۵

انگلیسیها و فرانسویها، به آسانی ملی شدن کانال سوئز را تحمل نکردند. ایدن و گی -

4. Ibid; p. 195.

۵. جنبشهای ملی مصر؛ غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، صفحات ۱۶۵ تا

موله نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه، پس از اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی به مصر، دیوید بن گوریون نخست‌وزیر اسرائیل را، که در انتظار فرصت بود، تشویق کردند در حمله به مصر و براندازی رژیم ناصر با آنها همکاری کند. شب ۲۹ اکتبر یگانهای زمینی و هوایی ارتش اسرائیل و روز بعد نیروهای مسلح انگلیس و فرانسه، به مصر حمله کردند و بخشی از نواحی کانال سوئز را به اشغال خود درآوردند. نیروهای اسرائیل نیز به ساحل شرقی کانال رسیدند.

از عصر روز ۲۶ ژوئیه که جمال عبدالناصر ملی شدن کانال سوئز را اعلام کرد، تا ۲۲ نوامبر همان سال که آخرین دسته واحدهای متجاوز، بر اثر مقاومت قهرمانانه مردم مصر و پشتیبانی افکار عمومی مردم جهان و نیز اولتیماتوم دولت شوروی و مداخله جدی سازمان ملل، مجبور به تخلیه خاک آن کشور شد، مصریان یکپارچه و متحد، با پیروی از رهبر جوان خود، به پیکار با دشمن متجاوز، تا نیل به پیروزی ادامه دادند. راز موفقیت ملت مصر در نبرد برای ملی کردن کانال سوئز، اتحاد، وحدت و مقاومت همه طبقات بود.

شکست اجتناب‌ناپذیر

بررسی و تحلیل وقایع و رویدادهای تاریخی باید با دقت، بدون شتاب و در ابعاد گوناگون صورت گیرد و از قضاوت عجولانه اجتناب شود. گناه شکست در یک نبرد نظامی و یا ناکامی در یک جنبش و انقلاب را نمی‌توان تنها به گردن فرمانده عملیات نظامی، یا رهبر آن جنبش و انقلاب انداخت و مسئولیت دیگر عوامل ذیربط را نادیده گرفت.

شکست برخی از جنبشها، اجتناب‌ناپذیر بوده است، زیرا با شرایط و اوضاع زمانی و اجتماعی مناسب نبوده و با وجود شایستگی رهبری در تهیه و طرح استراتژی و محاسبه صحیح در برآورد نیروهای خودی و دشمن، عملیات به شکست انجامیده است.^۶

جنبشها و حرکتهایی نیز بوده‌اند که شرایط تاریخی و زمانی مناسب داشته‌اند ولی صرفاً به علت ضعف دستگاه رهبری و یا اشتباه محاسبه در ارزیابی نیروهای خودی و

۶. جنبش عربی پاشا در مصر، به سال ۱۸۸۰ و رشید عالی گیلانی در عراق به سال ۱۹۳۸.

دشمن، شکست خورده‌اند.^۷

با سپری شدن نزدیک به چهار دهه از شکست نهضت ملی ایران و دسترسی به انبوه اسناد و مدارک محرمانه و سرتی در آرشیو دولتهای انگلیس و ایالات متحده آمریکا، بررسی و تحلیل درباره علل شکست نهضت، دشوار نیست.

نخست این نکته را یادآور می‌شویم، که جنبش ضد استعماری ایران در شرایط زمانی و جهانی مناسبی اتخاذ گردید، اصل «ملی شدن» به عنوان حق حاکمیت ملتها، در چارچوب مصوبات منشور ملل متحد شناخته شده بود. محاسبه و برآوردهای سیاسی - حقوقی دستگاه رهبری با توجه به ضوابط حقوق بین الملل و نیز موفقیت‌های ایران در مجامع بین المللی، شورای امنیت سازمان ملل و دیوان دادگستری لاهه درست و منطقی بود. همه پیشنهاد دهندگان، حتی دولت بریتانیا در مذاکرات با ایران بر سر نفت، اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران تصدیق کرده بودند.

از جنبه سیاسی، با توجه به قدرت و حاکمیت شرکتهای نفتی بر بازارهای نفت جهان، و تکیه بر تکنولوژی و برخورداری از پشتیبانی دولتهای انگلیس و آمریکا، موفقیت ایران در مقابله با حریف، مستلزم بسیج و آمادگی همه نیروهای داخلی بود.

اگر دکتر مصدق و دستگاه رهبری نهضت، بدون توجه به واقعیات موجود جهانی و توانایی داخلی در زمینه بسیج همه نیروها، طرح مبارزه با استعمارگران را تهیه بودند، در این صورت نهضت ملی ایران محکوم به شکست بود، اما، موفقیت‌های چشمگیر نهضت در یک سال و نیم اول مبارزه، مانند قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ که در سایه اتحاد مردم و انسجام نیروهای ملی حاصل شد، نشان داد که محاسبه رهبری نهضت، در زمینه استفاده از پشتیبانی نیروهای داخلی، درست بوده است.

کلید پیروزی «مقاومت» بود

مصدق، پس از بازگشت از سفر آمریکا، کلید حل مشکل نفت را در بسیج مردم ایران، برای مقاومت، و پایداری و نیز تجدید سازمان نهادهای اداری و اقتصادی یافت. شایستگی و صلاحیت مصدق در رهبری نهضت نیز، پس از بازگشت وی از آمریکا بار

۷. جنبش اعراب در مقابله با ایجاد دولت جدیدالتأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و شکست مصیبت‌بار اعراب.

دیگر به اثبات رسید. وی طی اقامت چهل و پنج روزه در نیویورک و واشینگتن و ضمن مذاکراتی که با مقامات سیاسی ایالات متحده، بر سر حل مسئله نفت ملی شده ایران به عمل آورد، همچنین مشاهده قدرت و امکانات آمریکا، اتحاد آن با بریتانیا و نفوذ شرکتهای بزرگ نفت، دریافت که حصول توافق با حریفان بسیار دشوار است. در این موقع، بی آنکه مرعوب و متزلزل شود، اندیشه و افکارش را در جهت تهیه طرح و استراتژی دیگری به کار انداخت. این استراتژی، شامل دو اصل «اقتصاد بدون نفت» و «ساختار مقاومت» بود.

اجرای طرح «اقتصاد بدون نفت» مستلزم چشم پوشی از عواید نفت، برای مدتی در حدود پنج سال بود و این موضوع، برای ملتی که مبارزه بزرگ ضد استعماری در پیش داشت و به چنان پیروزیهایی دست یافته بود، دشوار نبود. مردم ایران می توانستند مانند بسیاری دیگر از ملل جهان، که نفت صادراتی ندارند و حتی برای مصارف داخلی خود، نفت می خردند، زندگی کنند.^۸

طرح «ساختار مقاومت» به نشانه اثبات شایستگی و حقانیت ملت ایران در مبارزه ای بود که با امپریالیسم انگلستان و آمریکا در پیش داشت و موفقیت در این مبارزه جز از طریق «مقاومت» ممکن نبود. استراتژی مصدق در جبهه خارجی، یافتن «زمان و مهلت» برای تحکیم این ساختار مقاومت بود. وی، برای تحقق بخشیدن به این طرح، به شعارهای زیبا و فریبنده پرداخت. آنچه او می خواست تغییر و تحول در ساختار درونی ملت بود، تا با تکیه بر آن به عنوان یک موضع استوار، در برابر جبهه خارجی بایستد.

برپایی و ایجاد «ساختار مقاومت» در آن مقطع زمانی، به عوامل و عناصری نیاز داشت که هنوز تکوین نیافته بود؛ اکثریت توده مردم، که مبنای واقعی قدرت اجتماعی اند، با مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی دست به گریبان بودند و درک روشنی از مقاومت و مبارزه نداشتند، بنابراین نسبت به حال و آینده کشور بی تفاوت

۸. طی سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ به رغم محاصره اقتصادی ایران و فروش نرفتن نفت، وضع اقتصادی کشور و زندگی مردم، به روال معمول بود. مردم زیر فشار گرانی و کمبود قرار نگرفتند. قیمتها بالا نرفت، مسئله ای به نام جیره بندی برای کالای مورد نیاز مطرح نشد. مهمترین مشکل دولت، کمبود درآمدهای ارزی، ناشی از بلوکه کردن ارزهای ذخیره کشور در بانکهای انگلیس بود. نگاه کنید به: انور خامه ای، اقتصاد بدون نفت، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹.

بودند. گروههایی نیز، به آسانی دستخوش امیال و القائات هیئت حاکمه و نخبگان سیاسی و محافظه کاران قرار می گرفتند.

روابط ظالمانه و نابرابر در توزیع قدرت سیاسی و درآمد اقتصادی، وجود نظام اداری فاسد و نالایق، بیگانگی طبقه ممتاز و روشنفکر کشور نسبت به مصالح ملی و میهنی، وجود پایگاهها و عوامل و روابطی که دخالت و سلطه بیگانگان، بخصوص بریتانیا را در امور کشور تداوم می بخشید؛ شامل اشراف، خوانین، درباریان، تجار، افسران بلندپایه ارتش و نیروهای انتظامی، علمای وابسته به دربار، نمایندگان کمپانیهای خارجی.... اینها همه واقعیتهایی بودند که در برابر «ساختار مقاومت» ایستادگی می کردند.

در مقابل این طبقات، بخش دیگری، شامل روشنفکران، نویسندگان، اصلاح طلبان و کارگران قرار داشتند که جذب حزب توده شده بودند؛ گروههایی نیز به صورت احزاب ملی، روزنامه نگاران حرفه ای و شخصیتهای دانشگاهی و دانشجویان، به طور پراکنده و بدون ایدئولوژی مشترک و درک عمیق نسبت به اهداف و آرمانهای نهضت ملی و نیز بدون اراده قاطع نسبت به دفاع و حراست از نهضت، در حول و حوش مصدق بودند و یا از او هواداری می کردند. اینان که فعالان آگاه نهضت بودند، دیگر قشرها را هدایت و تبلیغ می کردند و وظیفه داشتند ضرورت دفاع از نهضت و «مقاومت» در برابر دشمنان را، به آنها تفهیم نمایند. مصدق، چنین نیروهایی را برای ایجاد «ساختار مقاومت» در اختیار داشت.

در جبهه خارجی، گذشته از قدرتهای بزرگ بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، دیگر کشورهای غربی نیز در برابر ایران صف آرای شده بودند. شورویها، که پیروزی نهضت را به زیان خود می دانستند، با ارائه ژست بی طرفی، به ایران پشت کرده بودند. در آن زمان، هنوز نهضت‌های آزادیبخش در آسیا و آفریقا، به پیروزی نرسیده بودند؛ جنبش عدم تعهد جهان سوم، تکوین نیافته بود، تا به ایران کمک کند. مصر، پس از انقلاب سال ۱۹۵۲ و هندوستان تازه استقلال یافته، درگیر مشکلات داخلی و خارجی بودند. در چنین شرایطی، ایران تنها، و بی یار و یاور، که فقط به خود متکی بود، باید با حریف کهنه کاری چون انگلیس که در پشتکار و حيله گری شهرت تاریخی داشت، مبارزه می کرد. دوام و بقای نهضت ملی و توفیق در مقابله با امپریالیسم جهانی، در گرو «مقاومت» بود.

از اواسط سال ۱۳۳۱ استراتژی رهبری نهضت، دستیابی به فرصت و زمان، برای

تحکیم و مداومت «مقاومت» بود. دشمنی هوشیار و نابکار، با وقوف به این عامل سرنوشت‌ساز، همه امکانات خود را صرف تضعیف نیروی مقاومت و براندازی رهبری نهضت کرد، و برای دستیابی به این هدف از عوامل وابسته به خود در دربار، مجلس، دولت، مطبوعات و ارتش سود برد.

مشکل می‌توان باور کرد که پادشاه کشوری، دست در دست دشمن علیه منافع کشورش عمل کند. در تاریخ به ندرت می‌توان یافت که در گرماگرم نبرد، بر سر آزادی و استقلال یک کشور، گروه‌هایی از افراد نیروهای مسلح، جماعتی از نمایندگان مجلس، مردانی که سالها وزیر و وکیل بوده‌اند، به خدمت دشمن درآیند و دانسته به میهن خود خیانت کنند؛ همچنین، هزاران تن از اهالی پایتخت، دست روی دست بگذارند و در نقش تماشاچی، نظاره گر سرکوب نهضت ضد استعماری خود باشند.

واقعیت این است که ملت ایران نیز در مبارزه ضد استعماری خود، تا پایان نبرد در صحنه باقی نماند و برای حفظ دستاوردهای نهضت و دفاع از آزادی و حیثیت خود ایستادگی نکرد. و در چنین شرایطی بود که محکوم به شکست شد...

www.KetabFarsi.com

کسی که بر خویشتن فرمانروا نیست، نمی‌تواند بر
ملت فرمانروایی کند.

اشغال

استقرار رژیم کمونیستی

www.KetabFarsi.com

بخش اول

سرکوب نهضت ملی

پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) و بازگرداندن محمدرضا شاه از رُم به ایران، سرآغاز ظهور رژیم استبدادی برای اجرای مقاصد سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی او بود؛ و انجام این امر، ابتدا به عهده فضل الله زاهدی (که پس از کودتا سپهبد شد) نخست وزیر منتخب آمریکا و انگلیس واگذار گردید^۱، زیرا شایستگی و صلاحیت محمدرضا شاه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شتابزده اش به بغداد و سپس به رُم، مورد تردید لندن و واشینگتن قرار گرفته بود.

نظریه وزارت خارجه بریتانیا، پیرامون روابط آینده انگلیس با محمدرضا شاه و نگرانی از بی اعتباری او پس از بازگشت به ایران، در تلگرامی که روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) از لندن به سفیر انگلیس در واشینگتن مخابره شده منعکس است:

«... شاه بدون کمترین توجه به شأن و مقامش فرار کرد. در چنین وضعی، پیام او به مردم ایران تأثیر مثبت نخواهد داشت، و امیدی به آینده او، به عنوان یک رهبر مورد اعتماد از سوی مردم وجود ندارد...»^۲

۱. اسامی اعضای کابینه و کابینه ترمیم شده فضل الله زاهدی بدین شرح بود: وزیر دادگستری: جمال الدین اخوی، دکتر فخرالدین شادمان - وزیر جنگ: سرلشکر عبدالله هدایت - وزیر دارایی: دکتر علی امینی - کفیل وزارت فرهنگ: رضا جعفری - وزیر راه: غلامعلی میکنه، سرلشگر عباس گرزن - وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح - کفیل وزارت پست و تلگراف و تلفن: سرتیپ عباس فرزائگان - وزیر اقتصاد ملی: دکتر علی اصغر پورهمایون، دکتر فخرالدین شادمان - وزیر کشاورزی: احمدحسین عدل - وزیر کار: ابوالقاسم پناهی، مسعود ملکی - وزیر خارجه: عبدالله انتظام - وزرای مشاور: محمد نمازی، علی اصغر حکمت، امیرحسین ایلخان بختیار، دکتر محمد سجادی؛ معاونان اداری: غلامرضا فولادوند، موسی سرابندی.

وزارت کشور را خود نخست وزیر به عهده داشت و سرتیپ محمدحسن جهانبانی به معاونت وزارت کشور اشتغال داشت.

۲. ایران - سری - درخواست شاه برای راهنمایی و توصیه، درباره اینکه پس از ترک ایران، چه باید بکند.